بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 12 دی 1395.

بحث ما رسید به بحث حمل مطلق بر مقیّد. مرحوم آخوند می فرمایند که اگر یک مطلقی و مقیّد متنافی وارد شده باشند، اگر این دو تا در نفی و اثبات با هم دیگر فرق داشته باشند. یکی می گوید اعتق رغبه و یکی می گوید لا تعتق رغبه کافره. اینجا لا اشکال در تقیید. اینکه ما در واقع می گوییم مراد از اعتق رغبه هم رغبه غیر کافره است. اما اگر مثبتین باشند. هر دو به نحو واحد باشند. به نحو واحد باشند حالا مثبت تعبیر می کنیم از باب مثال است. هر دو در نفی و اثبات مثل هم باشند. یا هر دو مثبت باشند یا هر دو منفی باشند. یکی می گوید اعتق رغبه و یکی می گوید اعتق رغبه مؤمنه. اینجا ایشان می فرماید مشهور علما گفته اند اینجا هم مطلق را حمل بر مقیّد می کنیم. البتهیک شرایطی بعد ذکر می کند که شرط آن این است که ما احراز کنیم که این دو تا دلیل به یک تکلیف ناظر هستند. وحدت تکلیف را احراز کزردیم، آن مطلق را حمل بر مقیّد می کنیم و می گوییم مراد از مطلق همان مقیّد است.

سؤال:

پاسخ: آن را بحث می کنیم من در مقام بیان ویژگی های این بحث نیستیم می خواهیم بگوییم با آن شرایطی کهب عدا بحثش را خواهیم کرد با آن شرایط مطلق را باید حمل بر مقیّد کنیم. ایشان می فرمایند که یک اشکالی اینجا بر حمل مطلق بر مقید شده است. اصل خود این وجه مطلق بر مقید گفته اند جمع بین دو دلیل است. جمع عرفی اقتضا می کند که مطلق حمل بر مقید شود. خب یک اشکالی اینجا مطرح است که جمع بین این دو دلیل فقط به این وجه نیست گونه های دیگری هم می شود حمل کرد. مقیّد را حمل کنیم بر استحباب. حمل مقیّد بر استحباب هم یک راه حل دیگری است که این مسئله را حل می کند. خب مرحوم آخوند خب جوابی مرحوم شیخ انصاری از این اشکال داده است این جواب این است که اینجا اصلا از باب حالا به تعبیر من از باب جمع عرفی نیست. از باب این نیست که دو دلیل با هم دیگر تعارض بدوی دارند و عرف این تعارضات را از بین می برد. بلکه از باب ورود است. مطلق و مقیّدی که با هم وارد می شوند، یعنی فرض این است که البته دو دلیل منفصل است. عمدتا بحث ما در دلیل منفصل است. بحث ما در دلیل متصل هم می آید ولی عمده نکاتی که در بحث هست در دلیل منفصل جاری می شود. وقتی ما به مقیّد دسترسی پیدا می کنیم این مقیّد سبب می شود که دلالت اطلاقی از بین برود. شرط انعقاد دلالت اطلاقی مطلق، عدم ورود مقیّد است. با ورود مقیّد این شرط از بین می رود. چطور؟ به دلیل اینکه یکی از مقدّمات حکمت عدم ما یصلح للتعیین است قرینه بر تعیین وقتی نبود دلالت اطلاقی منعقد می شود و ما با وقتی مقیّد وارد شد دلالت اطلاقی دیگر وجود ندارد. بنابر این بین مطلق و مقیّد اصلا تزاحم و تعارضی نیست. با آمدن مقیّد، مطلق در آن مقدّمات حکمت جاری نمی شود. این محصّل فرمایش مرحوم شیخ انصاری. مرحوم آخوند اینجا در پاسخ یک پاسخ کلی می دهند البته ممکن بود روی مبانی یک پاسخی رو مبناهای خود مرحوم آخوند اینجا داده شود. مرحوم آخوند طبق آن مبنا مشی نمی کند. یک جور دیگری پاسخ می دهد. یک پاسخ ممکن است شخص بدهد که در مقدّمات حکمت، عدم قرینه منفصله شرط نیست. عدم قرینه متصله شرط هست و عمده کلام ما در مطلق و مقیدی هستند که منفصل از هم هستند. در مطلق و مقیّدی که در یک کلام هستند بحث چندانی نیست. ولی مرحوم آخوند به این سبک مشی نمی کند. مرحوم آخوند می فرمایند که ورود مقیّد مضر به انعقاد اطلاق دلیل مطلق نیست. به دلیل اینکه مقدّمات حکمت، مدلول استعمالی کلام را تعیین می کند. و با آمدن مقیّد، مدلول استعمالی کلا از بین نمی رود. ما در واقع مطلق هنوز مدلول استعمالی اش همان مطلق خودش است فقط مراد جدی نیست. بحث مراد جدی بودن اینجا مطرح است. پس بنابر این اینجا دلالت اطلاقی شکل می گیرد. اینگونه نیست که دلالت اطلاقی شکل نگیرد. وقتی دلالت اطلاقی مطلق شکل گرفت دلالت مقیّد هم که وجود دارد اینها با هم دیگر تعارض دارند دیگر. بنابر این چرا شما دلالت این سؤال که چرا مطلق را حمل بر مقیّد می کنید و سایر وجوه جمع را به آن نمی پردازید و به آنها قائل نمی شوید سر جای خودش هست. بعد خود مرحوم آخوند در پاسخ این بحث، بحث اظهریت دلالت مقیّد نسبت به دلالت مطلق را مطرح می کنند. اینکه اعتق رغبه، این دلالت اطلاقی دارد یعنی هر رغبه ای را شما عتق کردید کافی است. از یک طرف اعتق رغبه مؤمنه دلالت دارد که عتق رغبه مؤمنه واجب تعیینی است. ظهور دلیل مقیّد در واجب تعیینی بودن عتق رغبه مؤمنه از ظهور دلیل مطلق در کفایت همه افراد قوی تر است پس بنابر این آن را از آن رفع ید می کنیم. این ماحصل فرمایش مرحوم آخوند در این بحث حمل مطلق بر مقیّد است. یکی دو تا نکته ضمنی هم در ضمن فرمایشات ایشان هست آنها را بعدا در موردشان اشاره می کنیم. مرحوم آخوند اینجا تقسیم بندی اولی که فرموده اند گفته اند مطلق و مقیّد یا از جهت نفی و اثبات مختلفین هستند یا متفقین هستند. جایی که مختلفین هستند لا اشکال از اینکه مطلق را حمل بر مقیّد می کنیم. جایی که متفقین هستند آن بحث دلیل اینکه چرا مطلق را حمل بر مقیّد باید بکنیم و اینکه حمل مطلق بر مقیّد جمع عرفی هست و جمع عرفی دیگری هم داریم آن بحث ها را طرح می کنیم. یک سؤالی مطرح هست که عجالتا من پاسخ درستی برای آن به نظرم نرسیده است. آن این است که اساسا چرا شما این بحث حمل معذرت می خواهم قبل از اینکه وارد این بحث بشوم این نکته را اشاره کنم البته اشاره کردم یا نه که در واقع ایشان می گوید وجوه جمع دیگری که هست یکی از وجوه جمع این است که ما مقیّد را حمل بر استحباب کنیم. تصرّف در هیأت کنیم اعتق رغبه از یک طرف داریم اعتق رغبه مؤمنه اصلا اشکال این است که چرا اعتق رغبه را شما اطلاقش را تقیید می کنید؟ اعتق رغبه مؤمنه را حمل بر استحباب کنید. بگویید کل رغبه عتقش واجب هست و کفایت می کند. رغبه مؤمنه از باب افضل افراد هست. این شکلی تعبیر می کند. خب مرحوم عرض کنم خدمت شما خب سؤال من این است که این وجه در مختلفین در نفی و اثبات هم می توانید بگویید. از یک طرف گفته است اعتق رغبه، از یک طرف گفته است لا تعتق رغبه کافره. خب لا تعتق رغبه کافره را حمل کنید بر استحباب. یا استحباب آن طرفش. چرا شما این بحث را آنجا دیگر طرح نمی کنید. چرا فقط حمل بر استحباب و تصرّف در هیأت مقیّد را در بحث متفقین مطرح می کنید؟ آن بحث هم در بحث متفقین می آید. من درست نفهمیدم که چرا ایشان بحث را به این سبک مشی کرده اند. البته خود اصل در هر دو مورد هم این بحث مطرح هست به طور کلی که ایا حمل مطلق بر مقیّد از باب یعنی نکته اش چیست؟ بعضی ها می گویند از کلام مرحوم آخوند استفاده می شود که از باب اظهر و ظاهر بودن هست چون ظهور مقیّد در واجب تعیینی بودن مقیّد اقوی هست از ظهور اطلاقی مطلق بنابر این این باعث تصرّف در مطلق می شود. بعضی ها که طبیعتا باید این مطلب منقّح شود آیا همیشه این ظهور قوی تر است این مطلب اصلا ذاتا درست است که ظهور مقیّد در اجب تعیینی بودن قوی تر است یا درست نیست؟ به طور کلی. اگر هم درست باشد آیا اینکه ما می گوییم ظهور مقیّد در واجب تعیینی بودن آن حکم هست هیچ وقت یک چیز قوی تری می آید که این ظهور را از بین ببرد یا نمی آید. یک سری بحث ها را ممکن است شخصی بگوید که ظهور مقیّد در واجب تعیینی بودن بالطبع قوی تر است مگر یک مانعی وجود داشته باشد. بنابر این گاهی اوقات ممکن است ما از حمل مطلق بر مقیّد نکنیم به خاطر ویژگی های مورد. ولی اصل اولی کأنه این است که مطلق را حمل بر مقیّد بکنیم. اینها همه این سؤالات بر مبنای این است که ما بحث اظهر و ظاهر را داریم اینجا مطرح می کنیم. ولی خب بعضی ها اینجوری مطرح نمی کنند. می گویند که از باب اظهر و ظاهر نیست. از باب قرینه و ذو الاقرینه است. عرفا مقیّد قرینه است برای مطلق. کما اینکه در تخصیص عام و خاص هم همین بحث مطرح است. که آیا اینکه ما عام را با خاص تخصیص می زنیم، از باب اظهر و ظاهر بودن است چون ظهور خاص اظهر هست از ظهور عام به خاطر این ما عام را تخصیص می زنیم؟ یا خیر از باب قرینه و ذوا القرینه است. عرفا خاص قرینه بر عام تلقی می شود. ودر بحث قرینه و ذو القرینه به اظهر و ظاهریت کاری نداریم. ظهور قرینه بر ظهور ذی القرینه مقدّم است ولو اینکه قرینه ظهورش اضعف باشد. آن قانون مثلا تقدیم اظهر و ظاهر و امثال اینها. این تقریب این جاها هست این بحث ها ولی این بحث ها هم هیچ فارقی بین دو مقام نیست. حالا اجمالا بحث می کنیم البته اصل بحث آن در بحث تعادل تراجیح باید مطرح شود ولی باالاجمال اینجا به آن اشاره می کنیم. ولی این بحث ها که اظهر و ظاهر ملاک تقدیم مقیّد بر مطلق است یا بحث قرینه و ذو القرینه و امثال اینها است اینها به نظر نمی رسد که فارقی بین دو مقام باشد. دیگر من دقیق نفهمیدم به هر حال ایشان چرا بین این دو مقام فرق گذاشته است. ایشان فرق گذاشته است بین اینکه مطلق و مقید از جهت نفی و اثبات مختلفین باشند گفته است لا اشکال در تقیید. یا متفقین باشند بحث کرده است که آیا تقیید کنیم یا نکنیم وجه دیگر جمع وجود دارد یا خیر. عرض من این است که چه فرقی دارد. آن حمل،

سؤال:

پاسخ: چرا؟ وجه آن چیست؟ من از آقایان دیگر به این سبک نیست متفاوت است بحث هایشان. ولی به هر حال این سبکی که ایشان مشی کرده است عجالتا من یک مقداری که فکر کردم به نتیجه ای نرسیدم. حالا این را باید تأمل

سؤال:

پاسخ: مثل هم هست چه فرقی دارد آن بحث هایی که آنجا هست اینجا هم می آید اینکه از باب اظهر و ظاهریت است از باب قرینه ذو القرینه هست همه بحث هایی که در آنجا هست اینجا هم هست. تفاوت بین دو مقام را من درست

سؤال:

پاسخ: نمی دانم مثلا کسی ادعا کند که جایی که به هر حال یک مقداری روی این تأمل کنید ببینیم که آیا وجهی برای این کلام مرحوم آخوند می شود درست کرد یا خیر. این یک نکته. یک نکته دیگری که اینجا هست این است که این کلام مرحوم این بحث ما یک مقداری وابسته هست حالا در آن جایی که فرض کنید حتی مثبت و منفی هم باشند در نفی و اثبات مختلفین باشند آن فرض را شما در نظر بگیرید، در این بحث اینکه مبنای ما در دلالت امر بر وجوب یا دلالت نهی بر حرمت چه باشد، به نظر می رسد در این بحث مؤثر باشد. و خب این را باید مطرح کرد. ببینید مبانی مختلفی هست در اینکه امر چرا دالّ بر وجوب است. شبیه آن هم در نهی هست. یک مبنا این است که امر وضعا وضع شده است برای وجوب. این یک مبنا.

سؤال:

پاسخ: نه حالا کاری نداریم به گوینده هایش کاری نداریم. یک مبنا این است که امر وضع شده است برای وجوب. یک مبنای دیگر این است که امر به نفسه وضع بر وجوب نشده است. اطلاق امر و عدم قرینه بر استحبابی بودن امر آن باعث می شود که ما بگوییم امر وجوبی است. فارق این مبنا با مبنای اول این است که در مبنای اول اگر امر را ما در استحباب استعمال کنیم می شود مجاز. ولی در مبنای دوم که دلالت امر بر استحباب به جهت اطلاق هست چون مطلق ذکر شده است امر دلالت بر وجوب دارد. خب اگر یک جایی مطلق نباشد قرینه بر استحباب وجود داشته باشد، طبیعتا هیچ مخالفت ظاهری اینجا وجود ندارد. تجوّزی مخالفت ظاهر دیگری در کار نیست. حالا اینکه اطلاق چگونه دلالت بر وجوب هم می کند این هم مختلف می شود تقریب کرد. حالا در مورد آن هم صحبت می کنیم. مثلا یک مبنا ممکن است این باشد که اصلا امر دو وضع دارد. اصل امر دالّ بر جامع طلب است. تجرّد آن از قرینه استحباب وضع جداگانه دارد بر وجوب. پس اگر امری وجود داشته باشد تجرّد از قرینه استحباب در آن نباشد یعنی قرینه استحباب در آن وجود داشته باشد طبیعتا فقط وضع کلی امر است که امر دالّ بر اصل طلب است خب طلب را می رساند. ولی اگر آن تجرّد وجود داشته باشد خب با اصل امر اصل طلب را می فهمیم با تجرّد آن هم قید وجوبی بودنش را می فهمیم وجوب در می آید. این یک تقریب. خب طبیعتا علی القاعده اینکه تجرّد از قرینه استحباب را مطرح می کنند علی القاعده مراد باید تجرّد از قرینه متصله باشد. نه تجرّد از قرینه منفصله چون در وضع و دلالت های وضعیه قرائن منفصله دخالت داشتنش خیلی دشوار است اصلا تصویر ثبوتی آن. علی القاعده باید این شکلی باشد.

سؤال:

پاسخ: وضع جداگانه داریم مثلا دو تا وضع داریم. وضع دوم این یک مبنا که مثلا تعدد وضع دارد. این هم یک مبنا. یک مبنای دیگری هست که دلالت امر بر وجوب به حکم عقل است. از سنخ دلالت های لفظیه نیست. که مرحوم آقای خویی اینگونه قائل هستند ایشان می فرمایند که امر دالّ بر جامع طلب هست. ولی عقل انسان حکم می کند وقتی مولا در مقام تحصیل مطلبی بر آمد و طلبی از عبدش داشت این طلب را عبد تا برایش احراز نشود که مولا رازی به ترک هست، معذور نباشد در عدم اتیان متعلّق. حکم عقل یعنی یکی از حبوب مولویت به عبودیت است. این است که باید مطلوبات شارع را اتیان کند مگر ترخیص در ترک احراز بشود. ترخیص در ترک اراز شد رضایت مولا به ترک احراز شد، آن وقت مانعی ندارد که شما آن امر را ترک کنید. پس بنابر این در مواردی که شما می بینید استحباب اراده شده است اینجا در واقع ترخیص در ترک احراز شده است بنابر این لازم نیست اتیان کنیم. ولی در مواردی که ترخیص در ترک احراز نشده باشد به حکم عقل انسان باید آن متعلّق را بیاورد. به نظر می رسد که این بیان بنابر این مبنای سوم که مرحوم آقای خویی داشته باشند مشکل است این سبک حمل مطلق بر مقیّد و اینها را حتی در جایی که مختلفین هستند، آنجا را مطرح کرد. چطور؟ چون ببینید اعتق رغبه داریم فرض این است که اعتق رغبه می گوید عتق رغبه علی وجه الاطلاق مطلوب است. لا تعتق رغبه کافره، از ان استفاده می شود که لا تعتق رغبه کافره، عتق رغبه کافره واجب نیست. استفاده عدم وجوب حالا چه به تعبیر لا تعتق تعبیر کند یا به تعبیر لا یجب عتق الرغبه کافره تعبیر کند آن خیلی مهم نیست که به دلالت مطابقی عدم وجوب عتق رغبه کافره را برساند یا به دلالت التزامی. لا تعتق رغبه کافره دالّ بر حرمت مثلا عتق رغبه کافره باشد که بالملازمه عدم وجوب عتق رغبه کافره هم از آن استفاده می شود، علی أیب تقدیر خود لا تعتق رغبه کافره، در واقع به منزله این است که شما

سؤآل

پاسخ: لا تعتق رغبه کافره فرض این است که مطلق زجر از عتق رغبه کافره را می خواهد بیان کند. می گوید عتق رغبه کافره مغبوض من هست. فرض این است که دلالت نهی بر حرمت را ما به حکم عقل می خواهیم استفاده کنیم چون می خواهیم بگوییم ترخیص در ترخیص داده نشده از این باب ترخیص در فعل داده نشده دلالت بر حرمت می کند. خب لا تعتق رغبه کافره پس می گوید عتق رغبه کافره مبغوض است. از یک طرف دیگر اعتق رغبه از ان طرف بیان می کند که عتق رغبه هر رغبه ای باشد کفایت می کند. بنابر این ما ممکن است اینگونه بگوییم که از خود اعتق رغبه استفاده ترخیص می کنیم. یعنی هر رغبه ای ولو رغبه کافره باشد کافی است کفایت می کند ترخیص در فعل امثال اینها. پس لا تعتق رغبه کافره را می گوییم حمل بر کراهت می شود.

سؤال:

پاسخ: نه هر دو در یک جا است. یا اگر مقید هست هر دو را مقیّد اگر مطلق باشد هر دو را مطلق البته به نظرم در فرمایشات مرحوم آقای صدر هم من دده ام. مرحوم آقای صدر اصلا به طور کلی می فرمایند این مبنای آقای خویی اگر صحیح باشد اساس عام و خاص امثال اینها زیر سؤال می رود. فرض کنید یک دلیل گفته است اکرم العلما. یک دلیل گفته است لا تکرم العالم الفاسق. ما لا تکرم العالم الفاسق یا حالا به صورت چیزی تعبیر کنیم یک دلیل گفته است اکرم العلما یک دلیل دیگر گفته است لا یجب اکرام العلماء الفساق. اینجا ما تخصیص نباید بزنیم. باید بگوییم اکرم العالم به طور کل، اینها آقایان چطوری مشی می کنند می گویند لا یجب اکرام العالم الفاسق را از تحت اکرم العلما خارج می کنیم. ولی این لازمه این فرمایش آقای خویی این است از یک طرف گفته است اکرم العالم که دالّ بر مطلق مطلوبیت است. لایجب اکرام العالم الفاسق، می گوید اکرام عالم فاسق واجب نیست. درست؟ ممکن است مستحب باشد. در واقع این قرینه بر ترخیص نسبت به اکرام عالم فاسق تلقی می شود. شما به اطلاق اکرم العالم تمسک کنید بگویید تمام اکرم العلما حالا آن به نحو اکرم کل عالم تعبیر کنید که بحث اطلاق هم مطرح نباشد. اکرم کل عالمٍ از یک طرف آمد. از یک طرف آمد لا یجب اکرام عالم الفاسق. شما می گویید مراد از عالم، عالم عادل است عالم غیر فاسق است. ولی لازمه این مبنای شما این است که شما به اطلاق أکرم کل عالمٍ تمسّک کنید نسبت به عالم فاسق حکم به استحباب کنید نسبت به عالم عادل حکم به وجوب کنید. چون نسبت به عالم فاسق ترخیص در ترک با دلیل دوم ثابت شده است. نسبت به عالم عادل ترخیص در ترک ثابت نشده است. این را مرحوم شهید صدر در ذهنم هست که در بعضی از بحث ها مطرح می کند که اساس لازمه مشی شما مبنایی که شما دارید این است که سبک تخصیص و تقیید و امثال اینها تغییر کند. شبیه همان اشکال را هم ما در همین جا مطرح می کنیم که این فرمایش اینکه ما ما مطلق را باید حمل بر مقید کنیم این بر مبنای غیر آقای خویی باید مشی شود. متقین هم شبیه همین بحث را ما می توانیم مطرح کنیم این را فردا انشاء الله در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد